



آموزش ۷: باران محبت

□ حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت «إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ» خانه آب و گل آدم من می‌سازم. جمعی را مُشْتَبِه شد گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟»

قلمرو زبانی: اصناف: جمع صنف، انواع، گونه‌ها، گروه‌ها / وسائط: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به کمک آن به مقصود می‌رسند. / مقام: جایگاه، موضع / بر کار کرد: به کار برد / چون: هنگامی که / خلقت: آفرینش / خالق: آفریننده / طین: خاک / مُشْتَبِه: اشتباه کننده، دچار اشتباه / مُشْتَبِه شدن: به اشتباه افتادن / خانه آب و گل آدم: استعاره از کالبد انسان / نه همه تو ساخته‌ای: آیا تو همه را نساخته‌ای؟ / استفهام انکاری / **قلمرو ادبی:** باران محبت: اضافه تشبیهی / إِنِّي خَالِقٌ ... طین: من بشری از خاک می‌آفرینم، تضمین /

بازگردانی: خداوند زمانی که انواع موجودات (= هستمندان) را می‌آفرید در ساختن هر چیز از میانجی و وسیله‌ای بهره برد. هنگامی که نوبت به آفرینش انسان رسید، فرمود من بشری از گل می‌آفرینم. آب و گل (جسم) انسان را بدون واسطه خلق می‌کنم. گروهی به اشتباه افتادند و گفتند: مگر همه موجودات را تو نیافریده‌ای؟!

□ گفت: اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

قلمرو زبانی: اختصاص: ویژگی / معرفت: شناخت، عشق، درک حقیقت / مرجع «او»: آدم / تعبیه: جاسازی، قرار دادن / **قلمرو ادبی:** گنج معرفت: اضافه تشبیهی

بازگردانی: این جا ویژه من است. من به تنهایی آن را می‌سازم؛ زیرا در آن گنج شناخت جاسازی خواهم کرد.

□ پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل-علیه السلام- برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک جبرئیل را گفت: ای جبرئیل چه می‌کنی؟

گفت: تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.

قلمرو زبانی: فرمودن: دستور داد (بن ماضی: فرمود؛ بن مضارع: فرما) / «را» در «جبرئیل را بفرمود»: به معنای «به»، حرف اضافه / حضرت: بارگاه، آستانه، پیشگاه / «را» در «جبرئیل را گفت»: به معنای «به»، حرف اضافه / خلیفت: خلیفه، جانشین / **قلمرو ادبی:** خاک جبرئیل را گفت: جانبخشی / از تو خلیفتی می‌آفریند: تلمیح دارد به آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

بازگردانی: پس خداوند به جبرئیل فرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل (ع) رفت و خواست که یک مشت خاک از زمین بردارد. خاک به جبرئیل گفت: ای جبرئیل چه کار می‌کنی؟

جبرئیل گفت: تو را به بارگاه خداوند می‌برم که از تو جانشینی می‌آفریند.

□ خاک سوگند برداد به عزّت و ذوالجلالی حق مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بُعد اختیار کردم که قرب را خطر بسیار است.

قلمرو زبانی: عزّت: گرمی بودن / ذوالجلال: صاحب بزرگی و شکوه / ذوالجلالی: بزرگواری / به عزّت و ذوالجلالی حق: «به» سوگند؛ حذف به قرینه معنایی [سوگند می‌دهم] / طاقت: توان / قرب: نزدیک شدن، هم جواری (هم آوازه؛ غُرب: باختر) / تاب آوردن: تحمل کردن / نهایت: پایان



بعد: دوری، فاصله / اختیار کردم: برگزیدم / «را» در «قرب را خطر»: اضافه گسسته؛ خطر قربت / **قلمرو ادبی**: خاک سوگند برداد: جانبخشی / قرب، بعد: تضاد /

بازگردانی: خاک قسم داد و گفت به گرامی بودن و بزرگواری خداوند، تو را سوگند می‌دهم که مرا همراه خود نبر؛ زیرا من توان نزدیکی به خداوند را ندارم و آن را تحمل نمی‌کنم. من انتهای دوری را برگزیدم؛ زیرا در نزدیکی خطرهای بسیاری است.

▣ **جبرئیل چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت. گفت خداوند، تو داناتری خاک تن در نمی‌دهد. میکائیل را بفرمود: «تو برو»** او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو» او برفت همچنین سوگند برداد؛ برگشت.

قلمرو زبانی: ذکر: یاد کردن، گفتن / حضرت: بارگاه، آستانه، پیشگاه / «را» در «میکائیل را بفرمود»: به معنای «به»، حرف اضافه / **قلمرو ادبی**: تن در دادن: کنایه از پذیرفتن، زیر بار رفتن

بازگردانی: جبرئیل هنگامی که ذکر سوگند را شنید به بارگاه خداوند بازگشت. گفت خداوند، تو داناتری که خاک نمی‌پذیرد. خداوند به میکائیل فرمود تو برو و او رفت. همچنین خاک میکائیل را سوگند داد. خداوند به اسرافیل فرمود تو برو؛ او رفت؛ خاک اسرافیل را سوگند داد اسرافیل بازگشت.

▣ **حق- تعالی- عزرائیل را بفرمود برو؛ اگر به طوع و رغبت نیاید به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.**

قلمرو زبانی: تعالی: والا / «را» در «عزرائیل را بفرمود»: به معنای «به»، حرف اضافه / طوع: فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری / رغبت: میل و اراده، خواست / اکراه: زور / **قلمرو ادبی**: تضاد: طوع و رغبت؛ اکراه و اجبار

بازگردانی: خداوند به عزرائیل دستور داد که برو اگر به میل و رغبت نیامد او را به زور و اجبار بیاور.

▣ **عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی جمله زمین برگرفت. آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد. عشق حالی دو اسبه می‌آمد.**

قلمرو زبانی: قهر: چیرگی / به قهر: به زور / قبضه: یک مشت از هر چیزی / جمله: همه / فروکرد: داخل کرد / **قلمرو ادبی**: / دواسبه: کنایه از تند و تیز، شتابان / عشق ... می‌آمد: جانبخشی

بازگردانی: عزرائیل آمد و به زور و غلبه یک مشت خاک را از همه زمین برداشت؛ سپس آن را در زمینی میان مکه و طائف پنهان کرد. عشق تند و سریع می‌آمد.

▣ **جملگی ملایکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر بماند که آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را به حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می‌کند و با این همه، حضرت غنا دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان نهاد.**

قلمرو زبانی: جملگی: همه / ملایکه: ج شکسته؛ م ملک؛ فرشته / تحیر: حیران بودن / انگشت تعجب، دندان تحیر: هر دو اضافه اقتترانی / سرّ: راز / آیا این چه سرّ است: خلاف هنجار زبان (دو ادات پرسش) / ذلیل: فرومایه / اعزاز: بزرگداشت، گرامی شمردن / مذلت: فرومایگی، خواری، مقابل عزّت / کبریا: بارگاه خداوند / کبریایی: منسوب به کبریا، خداوند تعالی / غنا: بی نیازی، توانگری (غنا: آواز خوانی) / **قلمرو ادبی**: انگشت در دندان ماندن: کنایه از متعجب شدن / حضرت: مجاز از خود خداوند / خاک ... ناز می‌کند: جانبخشی / مذلت، عزّت: تضاد / در میان نهادن: کنایه از مطرح کردن؛ مشورت کردن



بازگردانی: همگی فرشتگان از کار خداوند در شگفت ماندند که این چه رازی است که خاک فرومایه را به بارگاه خداوندی با چندین بزرگداشت و احترام صدا می‌کنند و خاک در کمال فرومایگی و پستی، با خداوند، این چنین ناز می‌کند و با این همه، خداوند بی نیاز، دیگری را به جای او صدا نمی‌کند و این راز را برای دیگری مطرح نمی‌کند.

□ الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ ملایکه فرو می‌گفت «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» شما چه دانید ما را با این مشتی خاک چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذوری که شما را سر و کار با عشق نبوده است.

قلمرو زبانی: الطاف: ج لطف / الوهیت: خدایی، خداوندی / حکمت: دانش / ربوبیت: الوهیت و خدایی، پروردگاری / سرّ: امر پوشیده / ازل: گذشته بسیار دور و بی آغاز / ابد: آینده بسیار دور و بی پایان / را: در «شما را سر و کار» اضافه گسسته / **قلمرو ادبی:** سرّ: مجاز از دل / «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: همانا من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید، تضمین / شما چه دانید: پرسش انکاری / ازل، ابد: تضاد / معذور: بخشوده، معاف / سر و کار کسی با عشق بودن: کنایه از اینکه با عشق آشنا نیستید.

بازگردانی: لطف خداوندی و دانش الهی به قلب فرشتگان الهام می‌کرد که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. ای فرشتگان، شما چه آگاهی دارید که ما (خداوند) از روز نخست آفرینش (ازل) تا انتهای آن (ابد) با این یک مشت خاک (انسان) چه کارهایی پیش رو داریم. عذر شما پذیرفته است، زیرا شما سرو کاری با عشق نداشته‌اید.

□ روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دست کاری قدرت بنمایم تا شما در این آینه، نقش‌های بوقلمون ببینید. اول نقش آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

قلمرو زبانی: روزک: چند روز اندک / بوقلمون: گونه‌ای پرنده / را: در «همه را» زائد / **قلمرو ادبی:** خاک: مجاز از کالبد انسان / آینه: استعاره از وجود انسان / بوقلمون: تشبیه، وجه شبه: رنگارنگی / نقش: استعاره از جلوه خداوند

بازگردانی: چند مدتی صبر کنید تا من قدرت خود را در این یک مشت خاک به شما نشان دهم تا شما جلوه‌های گوناگون و نقش‌های رنگارنگ در آینه آفرینش انسان ببینید. نخستین نقش و جلوه آن است که همه شما (فرشتگان) باید به او (انسان) سجده کنید.

□ پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به يد قدرت در گل از گل دل کرد.

قلمرو زبانی: يد: دست / قدرت: توان و نیرو / دل کرد: دل ساخت / **قلمرو ادبی:** ابر کرم: اضافه تشبیهی / باران محبت: اضافه تشبیهی / خاک آدم: مجاز از کالبد آدم / دل: مجاز از عشق و جایگاه احساسات / جناس: گل، دل / مراعات نظیر: خاک، گل، ابر، باریدن / تلمیح

بازگردانی: پس خداوند از ابر کرم و لطف خود باران محبت را بر خاک آدم بارید و آن خاک را به گل تبدیل کرد و با دست قدرتمند خود از گل، دل را آفرید.

پیام: آفرینش عشق در آدم

۱- از شبنم عشق خاک آدم گل شد / صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

قلمرو زبانی: شبنم: ژاله، رطوبتی که شب بر روی گیاهان می‌نشیند / فتنه: بلا و گرفتاری / شور: هیجان و شوق / **قلمرو ادبی:** شبنم عشق: اضافه تشبیهی / خاک: مجاز از کالبد انسان / صد: مجاز از بسیار /

بازگردانی: وجود خاکی انسان را با عشقی که همانند شبنم بود در هم آمیخت (سرشت). به همین سبب عشق فتنه‌ها و شورها در جهان پدید آمد.

پیام: جاسازی عشق در آدمی



۲- سرنشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

قلمرو زیبایی: نشتر: بیشتر، گونه‌های تیغ / **قلمرو ادبی:** سرنشتر عشق: اضافه تشبیهی / رگ روح: اضافه استعاری / مراعات نظیر: رگ، روح و دل.

بازگردانی: از آمیزش عشق الهی و روح انسانی قطره‌ای حاصل گردید که دل نام گرفت.

پیام: دل حاصل عشق است

☐ جمله در آن حالت متعجب وار می‌نگریستند که حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شب‌اروز تصرف می‌کرد.

و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت: شما در گل منگرید در دل نگرید.

قلمرو زیبایی: جمله: همه / متعجب وار: با تعجب / می‌نگریستند: نگاه می‌کردند (بن ماضی: نگریست؛ بن مضارع: نگر) // حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه / جلّت: بزرگ است / شب‌اروز: شب و روز، شبانه روز / تصرف می‌کرد: دست کاری می‌کرد / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / عنایت: توجه، لطف، احسان / نظر عنایت: اضافه اقتراانی / حکمت: دانش و راز **قلمرو ادبی:** حضرت: مجاز از خداوند / منگرید: کنایه از توجه نکنید / سجع

بازگردانی: همه موجودات عالم بالا در آن حال با تعجب نگاه می‌کردند که پروردگار بزرگ با قدرت خدایی خود چهل شبانه روز مشغول ساختن گل انسان بود. و در هر ذره از گل آدم دلی می‌ساخت و آن را با نظر و توجه پرورش می‌داد و دانش و حکمت به فرشتگان می‌آموخت و (گوشزد می‌کرد) که شما به گل (قالب و جسم ظاهری انسان) نگاه نکنید. به دل نگاه کنید (توجه کنید).

پیام: توجه فرشتگان به ظاهر آدم و توجه خداوند به دل

۳- گر من نظری به سنگ بر، بگمارم / از سنگ دلی سوخته بیرون آرم

قلمرو زیبایی: نظر: نگاه / به سنگ بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / گماردن: مشغول کردن، منصوب کردن (بن ماضی: گماشت؛ بن مضارع: گمار) / **قلمرو ادبی:** نظر گماردن: کنایه از توجه کردن / سنگ: نماد سختی / دل: نماد عشق و احساس و نرمی / تضاد: سنگ، دل / سوخته: کنایه از عاشق

بازگردانی: اگر من به سنگ هم توجه بکنم، آن سنگ سخت را تبدیل به دلی سوخته و عاشق خواهم کرد.

پیام: توانایی خداوند در آفرینش

☐ اینجا عشق معکوس گردد. اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز درمی‌آویزی؟

قلمرو زیبایی: معکوس: وارون/ گریختن: فرار کردن (بن ماضی: گریخت؛ بن مضارع: گریز) / **قلمرو ادبی:** هزار دست: مجاز از همه توان / دست در دامن کسی آویختن: کنایه از متوسل به او / بگریزد، آویزد؛ می‌گریختی، درمی‌آویزی: تضاد / سجع / اشتقاق: بگریزد و می‌گریختی (رشته انسانی)

بازگردانی: در این جا عشق وارونه عمل می‌کند. اگر معشوق(خداوند) بخواهد که از عاشق (آدم) فرار کند، عاشق با همه توان او را می‌گیرد. چطور بود که اول از خدا فرار می‌کردی و این چیست که امروز به خدا چنگ زده‌ای و او را رها نمی‌کنی؟



□ آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، درمی‌آویزم.

قلمرو ادبی: جانبخشی / دل، گل: جناس / می‌گریختم، درمی‌آویزم: تضاد

بازگردانی: آدم می‌گوید: آن روز گل بودم، فرار می‌کردم. امروز تبدیل به دل شده ام. خدا را رها نمی‌کنم.

□ همچنین هر لحظه از خزاین غیب گوهری در نهاد او تعبیه می‌کردند تا هر چه از نفایس در خزاین غیب بود در آب و گل آدم دفین کردند، چون نوبت به دل رسید، گل آدم را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پیروردند.

قلمرو زبانی: خزاین: ج خزینه، گنجینه‌ها / غیب: نهان / گوهر: جواهر / نهاد: ذات، سرشت / مرجع «او»: آدم / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها / دفین کردن: دفن کردن / حیات: زندگی (هم آوا؛ حیاط: محوطه باز خانه) / ابد: زمان آینده که نهایت ندارد، جاوید / سرشتند: آمیختند (بن ماضی: سرشت؛ بن مضارع: سریش) / پیروردند: پرورش دادند. **قلمرو زبانی:** گوهر: استعاره از هر چیز ارزشمند / آب و گل: مجاز از کالبد / آفتاب نظر: اضافه تشبیهی / به آفتاب نظر پیروردند: کنایه از اینکه به انسان توجه و عنایت کردند

بازگردانی: همچنین هر لحظه از گنجینه‌های الهی، جواهری در ذات انسان جاسازی می‌کردند تا هر چیز گران بها که در گنجینه الهی بود در آب و گل آدم نهادند، زمانی که نوبت به دل رسید، گل آدم را از بهشت آوردند و با آب زندگانی ابدی آمیختند و با توجه ویژه ایزدی پرورش دادند.

□ چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست الا حضرت ما یا دل آدم.

قلمرو زبانی: کامل بودن / گوهر: جواهر / خزانه: گنجینه / غیب: نهان / خازن: نگه دارنده، نگهبان، گنجینه بان / را» در «آن را هیچ...»: اضافه گسسته: هیچ خزانه لایق آن نبود / لایق: شایسته / الا: مگر / حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه / **قلمرو ادبی:** گوهری بود ... غیب: تشبیه

بازگردانی: چون آفرینش انسان به این مرحله از تکامل رسید، عشق همانند گوهری بود در گنجینه غیب که خداوند آن را از نگهبانان (فرشتگان) پنهان کرده بود. نگاهداری آن را خود خداوند به عهده گرفته بود؛ زیرا که هیچ خزانه‌ای شایسته آن گوهر (عشق) نبود مگر خداوند یا دل انسان.

□ آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود که به آفتاب نظر پیرورده بود و به خزانه داری آن جان آدم شایسته بود.

قلمرو زبانی: محبت: عشق / معرفت: شناخت / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / ملک: سرزمین / ملکوت: عالم غیب، جهان بالا، جهان فرشتگان، سروشستان / عرضه داشتند: ارائه کردند / استحقاق: سزاواری، شایستگی / خزانگی: نگهداری / گوهر: جواهر / را» در «آن را دل آدم لایق بود»: اضافه گسسته: دل آدم لایق آن بود / لایق: شایسته / **قلمرو ادبی:** گوهر محبت: اضافه تشبیهی / صدف معرفت: اضافه تشبیهی / ملک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً همه آفرینش. / تضاد: ملک، ملکوت / گوهر دوم: استعاره از عشق / آفتاب نظر: اضافه تشبیهی / تلمیح به آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ...»

بازگردانی: آن چه بود؟ عشق بود که صدف شناخت جاسازی کرده بودند و بر همه موجودات ارائه کرده بودند، هیچ کس شایسته نگهداری آن گوهر نبود. فقط دل آدم شایسته نگهداری آن بود. دلی که با آفتاب نظر الهی پیرورده شده بود و جان آدم شایسته نگهداری از آن بود.

پیام: ارزش آدمی به عشق است، هدف آفرینش آدمی عشق است

□ ملایکه مقرب، هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یک به یک بر آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: «آیا این چه نقش عجیبی است که می‌نگارند؟»



قلمرو زبانی: ملایکه: فرشتگان / مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است. / هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. شناسه جمع برای نهاد مفرد / آیا این چه ... است: خلاف هنجار زبان / نگاهتن: نقاشی کردن (بن ماضی: نگاشت، بن مضارع: نگار) / **قلمرو ادبی:**

بازگردانی: فرشتگان نزدیک به خداوند هیچ کس آدم را نمی‌شناختند. یکی یکی از کنار آدم می‌گذشتند و می‌گفتند: « این چه موجود عجیبی است که آن را می‌سازند؟ »

پیام: شگفتی فرشتگان از آفرینش آدم

□ آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم. باشید تا من سر از خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم.

قلمرو زبانی: باشید: صبر کنید / اسامی: ج اسم / **قلمرو ادبی:** زیر لب: کنایه از یواش و آرام / سر از خواب برداشتن: کنایه از بیدار شدن / تلمیح به آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» / اسامی شما را یک به یک برشمارم: کنایه از اینکه من همه شما را می‌شناسم؛ برتری آدم نسبت به فرشتگان

بازگردانی: آدم آرام و آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم. صبر کنید تا من زنده شوم، نام‌های شما را یکی یکی بازگو می‌کنم.

□ هر چند که ملایکه در او نظر می‌کردند، نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پرتلیس یک باری گرد او طواف می‌کرد. چون ابلیس گرد جمله قالب آدم برآمد، هر چیزی را که بدید دانست که چیست؛ اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. هر چند کوشید که راهی یابد تا در درون دل در رود هیچ راه نیافت.

قلمرو زبانی: مجموعه: آنچه از اجزای کوچکتر تشکیل شود. / تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی / پرتلیس: پرفریب / طواف کردن: گشتن پیرامون چیزی / بر مثال: همانند / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ / در رود: داخل شود / **قلمرو ادبی:** دل را بر مثال کوشکی یافت: تشبیه /

بازگردانی: هر چه قدر فرشتگان با دقت به انسان می‌نگریستند نمی‌توانستند به حقیقت آدم پی ببرند تا اینکه شیطان فریبکار یک بار به دقت او را ورنه‌انداز کرد (گرداگرد آدم گشت) هر چیزی را که دید فهمید که چیست؛ اما چون به دل آدم رسید، دل را همانند کاخی یافت. هر چه کوشید که راهی بیابد تا درون دل داخل شود، هیچ راه نیافت.

پیام: ناآگاهی فرشتگان از سرشت آدم

□ ابلیس با خود گفت هر چه دیدم سهل بود؛ کار مشکل این جاست. اگر ما را وقتی آفتی رسد، ازین شخص ازین موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد یا تعبیه‌ای دارد درین موضع تواند داشت. با صد هزار اندیشه نومی‌د از در دل بازگشت.

قلمرو زبانی: سهل: آسان / را: در «ما را وقتی آفتی رسد»: حرف اضافه؛ به ما وقتی آفتی رسد / آفت: زیان، آسیب / شخص: فرد / را: در «حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد»: دارندگی؛ حق تعالی با این قالب سر و کاری دارد / موضع: جا / تعبیه: جاسازی / نومی‌د: ناامید / **قلمرو ادبی:** سر و کار داشتن: کنایه از رابطه و توجه داشتن / هزار: مجاز از بسیار / در دل: اضافه استعاری

بازگردانی: با خود گفت هر چه را که دیدم شناخت آن آسان بود. کار مشکل این جاست (دل). اگر روزی به ما آسیبی برسد از این جایگاه (دل) خواهد بود و اگر خداوند بخواهد با انسان رابطه و سر و کاری داشته باشد یا چیزی را می‌خواهد در آدم جاسازی کند، این مکان خواهد بود.



پیام: ارزش دل و عشق

ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند و دست رد به رویش باز نهادند مردود همه جهان گشت.

قلمرو زبانی: بار دادن: اجازه حضور دادن / دست رد: اضافه اقتراعی / مردود: رد شده / قلمرو ادبی: جهان: مجاز از جهانیان

بازگردانی: چون شیطان را به دل انسان راه ندادند و او را نپذیرفتند از طرف همه جهانیان رانده شد.

پیام: مردود شدن ابلیس

مرصاد العباد من المبدأ إلى المعاد؛ نجم الدین رازی (دایه)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. (کلیله و دمنه) / رغبت: میل و اراده، خواست

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست / در حضرت کریم، تمنّا چه حاجت است؟ (حافظ) / حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه

نام افزود و آبرویم کاست / بینوایی به از مذلت خواست (سعدی) / مذلت: خواری

۱- همزه پایانی پس از الف سترده می شود: انبیاء؛ انبیای الهی.

۲- بدون پایه: همزه پایانی و پیش از آن ساکن: شیء.

۱- همزه آغازی: اسب؛ انسان؛ آمد

۲- پیش از همزه زیر (فتحه): منبأ؛ مأخذ؛ تأسف

۳- پیش از همزه پیش (ضمّه): مؤلف؛ لؤلؤ؛ رؤسا.

۴- موارد دیگر: هیئت؛ مسئول؛ شئون.

شکل همزه

آ- ا- أو- ئ

۳- پایه دار

۲) با دقت و توجه به جدول زیر، شکل ها و جایگاه همزه را در زبان فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر اراده	جزء شیء	آسان الآن	رافت مبدأ	رؤیا مؤلف	هیئت متألئ



	اجرت	مار بوآ	لؤلؤ
--	------	---------	------

رأفت: مهربانی، شفقت / متألئی: درخشان، تابان / هیئت: شکل، ظاهر، دسته ای از مردم
اکنون برای کاربرد هر یک از شکل های مختلف همزه، سه واژه مناسب بیابید و بنویسید.

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	اصناف اسرافیل اردک	سوء بطيء	آمدن مأخذ مار بوآ	مأخذ ملجأ	رؤیت رؤسا تلائؤ	عزرائیل متأئی

۳) در بند پایانی درس، جمله های مرکب و پیوندهای وابسته ساز را مشخص کنید.

جمله مرکب: به جمله ای گفته می شود که بیش از یک فعل دارد؛ مانند: اگر به دانشگاه بیایی من را می بینی.

▣ ابلیس با خود گفت (که) هر چه دیدم سهل بود؛ کار مشکل این جاست. / **پیوندهای وابسته ساز:** که

▣ اگر ما را وقتی آفتی رسد، ازین شخص ازین موضع تواند بود. / **پیوندهای وابسته ساز:** اگر

▣ اگر حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد یا تعبیه ای دارد درین موضع تواند داشت. / **پیوندهای وابسته ساز:** اگر / پیوندهای هم پایه ساز:
یا

▣ ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند و دست رد به رویش باز نهادند مردود همه جهان گشت. / **پیوندهای وابسته ساز:** چون / پیوندهای هم پایه ساز: و

الف) وابسته ساز: همراه با جمله وابسته به کار می رود؛ نمونه:
همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس بجاست.
 وابسته یا پیرو هسته یا پایه
www.jafarisaeed.ir
 پیوندهای وابسته ساز پر کاربرد عبارت اند از:
 «که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با اینکه، تا این که»

ب) همپایه ساز: بین دو جمله هم پایه به کار می رود؛ نمونه:
 ▣ رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقدا خط بکش.
 پیوندهای همپایه ساز پر کاربرد عبارت اند از: «و، اما، یا، ولی».

گوشزد: ۱- پیوندهای همپایه ساز جمله مرکب نمی سازند. این نوع حروف ربط جمله های همپایه را به هم پیوند می دهند.
 ۲- جمله وابسته جمله ای است که حرف وابسته ساز به آن چسبیده است و جز آن جمله وارد هسته؛ نمونه:
 کتابی را که دوست داشتم خریدم.
 هسته وابسته هسته
 جمله وارد؛ فراکرد: clause

۳- در جمله مرکب هیچ یک از دو جمله وارد (هسته؛ وابسته) جمله مستقل نیستند.
 ۴- جمله وارد (فراکرد) وابسته از نظر دستوری جزئی از جمله وارد هسته است.
 اینستاگرام: @JS.ir تلگرام: @JS.ir
jafari.saeed.ir



**حرف پیوند
یا ربط**

**قلمرو ادبی**

۱) عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی، بررسی کنید.

پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.

قلمرو ادبی: ابر کرم: اضافه تشبیهی / باران محبت: اضافه تشبیهی / خاک آدم: مجاز از کالبد آدم / جناس: گل، دل / مراعات نظیر: خاک، گل، ابر، باریدن

۲) در بیت زیر «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سرنشتر عشق بر رگ روح زدند / يك قطره فرو چکید و نامش دل شد

رگ روح: اضافه استعاری

۳) برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

نپذیرفتن: تن در نمی‌دهد. / **متوسل شدن:** در دامن کسی آویختن / **شتاب داشتن:** دو اسبه

قلمرو فکری

۱) در عبارت های زیر، مقصود از قسمت های مشخص شده چیست؟

(الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون ببینید. / **آینه:** استعاره از کالبد آدمی

(ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می کردند. / **گوهر:** استعاره از عشق یا علم یا هر چیز ارزشمند

(پ) از حکمت ربوبیت به سیر ملایکه فرومی گفت. / **سیر:** استعاره از دل

۲) هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

ناز تو و نیاز تو شد، همه دلیپذیر من / تا ز تو دلیپذیر شد، هستی ناگزیر من (حسین منزوی)

آیا این چه سرّ است که خاک ذلیل را به حضرت عزّت به چندین اعزاز می‌خوانند و خاک در کمال مدّلت و خواری، ... این سرّ با دیگری در میان ننهاده.

نیست جانش محرم اسرار عشق / هر که را در جان، غم جانانه نیست (خواجهی کرمانی)

شما چه دانید ما را با این مثنوی خاک چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذوری که شما را سر و کار با عشق نبوده است.

تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین / دیو، آدم را نبیند غیر طین (مولوی)

و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد و آن را به نظر عنایت پرورش می‌داد و حکمت با ملایکه می‌گفت: شما در گل منگرید در دل نگرید.

۳) درباره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید.

(الف) «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» = همه نام ها را به آدم آموخت. (سوره بقره، آیه ۳۱)

□ آدم به زیر لب آهسته می‌گفت: اگر شما مرا نمی‌شناسید، من شما را می‌شناسم. باشید تا من سر از خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم.



ب) «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»
(سوره احزاب، آیه ۷۲) = ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.

□ آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته خزانگی آن را دل آدم لایق بود که به آفتاب نظر پرورده بود و به خزانه داری آن جان آدم شایسته بود.

شعر خوانی: آفتاب حسن

۱- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

قلمرو زبانی: بنما: نشان بده، (بن ماضی: نمود، بن مضارع: نما) / رخ: چهره / که: زیرا / بگشا: باز کن، (بن ماضی: گشود، بن مضارع: گشا) / جابجایی ضمیر در بیشتر بیتها دیده می شود. (مرا آرزوی باغ و گلستان است.) // **قلمرو ادبی:** قلب شعر: غزل / گونه: غزل غنایی عاشقانه / باغ، گلستان: تناسب، استعاره از تن و چهره یار / لب: مجاز از دهان / لب گشودن: کنایه از خندیدن و سخن گفتن / رخ، لب: تناسب / قند: استعاره از خنده و سخن شیرین / تشبیه پنهان: رخ یار مانند باغ و گلستان است؛ سخن یار مانند قند است.

بازگردانی: چهره ات را نشان بده که آرزوی باغ و گلستان دارم. سخن بگو؛ زیرا آرزوی خنده و سخن زیبای فراوان تو را دارم.

پیام: آرزوی دیدار یار

۲- ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر / کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

قلمرو زبانی: حسن: زیبایی / برون آ: بیرون بیا / دم: نفس / کان: زیرا که آن / مشعشع: درخشان، تابان / تابان: تابنده / **قلمرو ادبی:** آفتاب: مجاز از خورشید / آفتاب حسن: تشبیه / ای آفتاب حسن: استعاره از دلبر / دم: مجاز از لحظه / از پشت ابر بیرون بیا: کنایه از اینکه خودت را آشکار کن / آفتاب، ابر، تابان: تناسب

بازگردانی: ای دلبری که مانند آفتاب زیبا هستی، خودت را نشان بده، زیرا چهره درخشان و تابان تو را آرزو دارم.

پیام: آرزوی وصال

۳- گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو / آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

قلمرو زبانی: از ناز: با ناز و افاده / بیش: بیشتر از این / مرنجان: رنج نده / **قلمرو ادبی:** گفتی، گفتن: همیشگی (رشته انسانی) / واژه آرایبی: بیش، مرنجان / واج آرایبی: «ن»

بازگردانی: از روی ناز گفتی بیش از این من را مرنجان و برو. آن سخن تو را می خواهم که گفتی بیش از این من را مرنجان.

پیام: آرزوی یار

۴- زین همرهان سست عناصر دلم گرفت / شیر خدا و رستم دستام آرزوست



قلمرو زبانی: زین: از این / همراهان: همراهان / سست عناصر: بی اراده، بی غیرت / رستم دستان: رستم پسر دستان / **قلمرو ادبی:** دلم گرفت: کنایه از اینکه اندوهگین شدم / شیر خدا: استعاره از شمس / رستم دستان: استعاره از شمس / واج آرای: «س» **بازگردانی:** از این همراهان بی اراده اندوهگین شدم. شمس را می‌خواهم که مانند شیر خدا و رستم دستان است. **پیام:** دل‌آزدگی از دوستان بی وفا

۵- دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

قلمرو زبانی: دی: دیشب / شیخ: پیر / گرد: پیرامون / کز: که از / دیو: اهریمن / دد: درنده / ملول: خسته / **قلمرو ادبی:** دیو: استعاره از انسان پلید / دد: استعاره از انسان ستمگر **بازگردانی:** دیشب پیر با چراغ پیرامون شهر می‌گشت و می‌گفت از انسانهای پلید و ستمگر خسته ام و انسانی را جستجو می‌کنم. **پیام:** فقدان انسان خدایی

۶- گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما / گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

قلمرو زبانی: جسته‌ایم: جستجو کرده‌ایم، (بن ماضی: جست، بن مضارع: جوی) / «م» در «آنم» نقش اضافی دارد، آرزویم است. (جهش ضمیر) / **قلمرو ادبی:** گفتند، گفت: هم‌پیشگی (رشته انسانی) / واژه آرای: یافت می‌نشود / واج آرای: «ت» **بازگردانی:** مردم گفتند یافت نمی‌شود، ما همه جا را جسته‌ایم. شیخ گفت آن کس که یافت نمی‌شود، آن را می‌خواهم. **پیام:** آرزوی دیدار با مردان اهورایی

۷- پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست / آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

قلمرو زبانی: دیده: چشم / صنعت: هنر، ساختن / جهش ضمیر در «پنهانم»: آن آشکار صنعت پنهان، آرزوی من است. / **قلمرو ادبی:** پنهان، آشکار: تضاد / واژه آرای: دیده‌ها، پنهان / واج آرای / «دیده» دوم: ایهام (۱- چشم ۲- آنچه دیده می‌شود) / تلمیح به آیه «لایدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» = چشم‌ها او را نمی‌بینند و او بینندگان را می‌بیند. / **آشکار صنعت پنهان:** تناقض **بازگردانی:** خداوند پنهان از چشم است و همه چشم‌ها از خداست. آرزوی آن کسی را دارم که آفریده هایش آشکار است و خود او پنهان. **پیام:** ناپیدایی خدا

غزلیات شمس: جلال الدین محمد مولوی

درک و دریافت

۱- سه بیت نخستین این شعر را با توجه به گونه ادب غنایی بررسی کنید. - این بیت‌ها عارفانه به شمار می‌رود. سخنور به بیان احساسات خود نسبت به دلبر آسمانی می‌پردازد.

ادبیات غنایی: به ادبیاتی گفته می‌شود که شاعر در آن به بیان عواطف و احساسات درونی خودش می‌پردازد.

۲- درباره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید. - سخنور و سراینده در پی رسیدن به انسان اهورایی است؛ انسانی تابنده و خداخوی. او از اینکه با مردمی نادان و خاکی زیست می‌کند دلگیر است و در پی انسانی الهی است.